



استاد فرزانه حضرت آیت الله مكنام



عنوان	فهرست مطالب	صفحه
پیش‌گفتار		۹
شناخت عینیت اسلام		
حقیقت اسلام		۱۴
مسابقه و صعود		۲۲
جهان زیباست		۲۵
نتیجه و خلاصه		۲۹
سه زاویه‌ی هستی		
حضرت حق تعالی		۳۳
انسان و عالم		۳۹
مفارق و مجرد		۴۰
پدیده‌های مادی		۴۲
انسان		۴۲
مراتب هستی		۴۴

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷.
 عنوان و پدیدآور: اسلام هویت همیشه زنده/ تألیف محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۷-۰۷-۹
 یادداشت: فیپا.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع: اسلام - بررسی و شناخت.
 رده بندی کنگره: ۵ الف ۸ ن / BP۱۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷
 شماره کتابخانه ملی: ۳۷۱۸۱ - ۸۵ م



اسلام؛ هویت همیشه زنده

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق
 محل چاپ: نکین
 نویت چاپ: دوم
 تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۷
 شمارگان: ۳۰۰۰
 قیمت: ۸۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۲، فرعی اول سمت چپ، شماره‌ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-98-7

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

- ۴۵..... وجود و ظهور و جود
- ۴۵..... چهره‌ی معلوم و مجهول
- ۴۵..... وجود مطلق و معلوم مطلق
- ۴۶..... وجود حق تعالی و مجهول مطلق
- ۴۶..... نسبیت جهل و علم
- ۴۷..... حق و ظهور تازه و نو
- ۴۷..... ظهور و وصول
- ۴۸..... ظهورات و عینیت کمالات
- ۵۱..... انسان و کمال
- ۵۲..... سه راه کلی

یافته‌ها و باورها

- ۵۷..... اندیشه و پیرایه

یافته‌های نگارنده

- ۶۰..... حضرت حق
- ۶۱..... رسالت
- ۶۲..... امامت
- ۶۴..... معاد
- ۶۴..... قانون‌های اسلامی
- ۶۵..... وضعیت کنونی جهان و وظیفه‌ی ما

پندارهای تو خالی

- ۶۸..... «اصل تلازم»
- ۶۸..... «اصل حاله»
- ۶۹..... «اصل لزوم»
- ۷۰..... علت پیدایش افسانه‌ی بزرگ خدایی
- ۷۱..... چماق خدایی

بعثت در میان تاریکی

- ۷۳..... بعثت در میان تاریکی

حصرگرایی و تحویلی نگری

- ۷۷..... حصرگرایی و تحویلی نگری

نشانه‌های رسالت عامه

- ۸۲..... رسول و نبی
- ۸۲..... ضرورت ارسال رسولان
- ۸۳..... وارثان انبیا

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

بسیاری از آن‌چه ما هم‌اینک از احکام اسلامی به صورت معمول و رایج می‌شناسیم، مدینه‌ی فاضله‌ای است که با واقعیت‌های جامعه‌ی امروز ما فاصله‌ی بسیار دارد و جامعه‌ی اسلامی آن‌گونه که باید باشد، تاکنون تحقق نیافته است، راستی؛ چرا تاکنون احکام اسلامی در جامعه زنده نگردیده و اجرایی و عملی نشده است و چرا تاکنون ما «جامعه‌ی اسلامی» نداشته‌ایم؟

نخستین مقاله‌ی کتاب حاضر به بررسی و تحلیل مجموعه عللی می‌پردازد که باعث شده است اسلام به عنوان دیانت خاتم که محدودیت

زمانی ندارد و فرا زمانی است در مرحله‌ی نظریه باقی بماند و در سطح کلان جامعه نتواند اجرایی و عملی گردد و هویت زنده و حیات شفاف و عناصر حقیقی خود را بنمایاند.

تأمل فلسفی بر هستی و هستی‌شناسی عرفانی و تبیین این گزاره‌ی فلسفی که: «وجود ویژه‌ی ذات حضرت حق و خلق ظهور اوست» موضوع مقاله‌ی «سه زاویه‌ی هستی» است که گزاره‌های منطقی را به سه قسم تقسیم می‌نماید و مراتب ظهور هستی را در قوس نزول و صعود بر می‌شمرد و به تبیین کمال آدمی و مراتب آن می‌پردازد.

«دریافت‌ها و باورها» سومین یادداشت این مجموعه است که یافته‌ها و باورهای اعتقادی نگارنده را به قلم می‌آورد.

«اصول الحاد» نوشته‌ی کوتاهی است که توهّمات و اشکال‌هایی که می‌توان از دو جهت مبدا فاعلی و علت غایی بر اثبات گرایان وجود خداوند وارد آورد را به گونه‌ای فلسفی طرح می‌نماید. اصل «عدم نیاز به غنی مطلق ازلی»، اصل «عدم امکان احاله‌ی نیاز به ناهمگون»،

اصل «بی‌نیازی پدیده‌ها»، و انکار غایت ربوبی و سیر الهی برای پدیده‌ها و نفی خیر و نیکو بودن غایت طبیعت با مشاهده‌ی آفات‌ها و شرور، اصول الحاد و پشتوانه‌ی خدا انکاری به شمار می‌رود که به صورت فهرست‌وار در این نوشته آمده است. خاطرنشان می‌گردد تفصیل این نوشته همراه با نقد و تحلیل و پاسخ به توهّمات یاد شده در کتابی با عنوان «اصول الحاد و خدا انکاری» آمده که در ۲۴۰ صفحه به چاپ رسیده است.

نوشته‌های پنجم، ششم و هفتم هر یک یادداشت کوتاهی است درباره‌ی بعثت اسلام، ضرورت توجه به اطراف‌گرایی در پژوهش‌ها و پرهیز از مغالطه‌ی تحویلی‌نگری و علایم شش‌گانه‌ی رسالت عامه.

وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

شناخت عینیت اسلام

در میان جوامع بشری، مکاتب الهی و مادی بسیاری آشکار شده که هر یک دارای موقعیت و خصوصیات متمایزی بوده است.

۱۳

چیزی که روشن است این است که جز ادیان آسمانی و الهی هیچ یک از مکاتب نتوانسته است خالی از خلل و اشتباه باشد و تمامی آنها دارای کمبودهای فراوانی است که هیچ متفکر آگاهی هرگز نمی تواند به دیده ی اعتماد و کمال مطلوب بر آن بنگرد.

البته، ادیان آسمانی به غیر از دین مبین اسلام هر یک موقعیت و جایگاه ویژه و زمان مند خود را داشته و مخصوص به زمان و محدود به اندیشه های خاص بوده است و در نتیجه ارزش

عملی آن منحصر به همان محدوده‌ی زمانی بوده است؛ به‌طوری که پیروی هر یک از آنان در غیر زمان خود، تنها تعصّب، جمود و ناآگاهی می‌باشد.

در میان ادیان آسمانی تنها مکتبی که از کمال و جامعیت مطلوب برخوردار است و زمان در آن به‌طور عام لحاظ شده، اسلام است که می‌تواند مطلوب بشری باشد؛ به‌طوری که می‌تواند همه‌ی آرزوهای معقول آدمی را در تمامی سطوح به تحقّق برساند.

حقیقت اسلام

در این جا این پرسش پیش می‌آید که اسلام چیست و حقیقت آن کدام است؟ چرا اسلام بعد از گذشت قرن‌های متمادی نتوانسته است کاربردی گردد و جامعه‌ای عینی را؛ اگرچه محدود، برای خود فراهم نماید؟

اسلام آن گونه که به وسیله‌ی صاحبان بحق آن ترسیم شده است قابل اجرا و کاربرد نیست و هرگز امکان تحقّق ندارد.

تا چه هنگام باید صبر کرد و چه مقدار انتظار ضرورت دارد تا اسلام جامعه‌ی کمالی خویش را

محقق سازد؛ در حالی که با آمدن اولیای بحق ﷺ و گذشت دوران طبیعی آنان جز حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جامعه هرگز شاهد تحقّق اسلام نبوده است؟ آیا این فکر پیش نمی‌آید که با گذشت زمان بسیار از ابتدای وحی و رسالت تا به امروز، قوانین اسلام در جهت پیاده شدن و تحقّق مشکل داشته است و آن‌گونه که صاحبان حقیقی اسلام آن را ترسیم نموده‌اند، قابل اجرا و کاربرد نیست؟

آن‌چه درباره‌ی اسلام دیده شده و یا شنیده می‌شود، یا ناقص است و یا تئوری غیر عملی می‌باشد و در نتیجه آیا نمی‌شود گفت اسلام تنها مدینه‌ای فاضله است که قابل دسترسی نیست؛ زیرا با آن که در دنیا مدعیان اسلام و مسلمانی بسیار هستند و زمان طولانی در تاریخ عینی طی راه کرده‌اند، هیچ‌گاه جامعه‌ی اسلامی آن‌طور که باید تحقّق نیافته است.

اسلامی که عنوان جامع و کامل آن عینیت نداشته و در عمر طولانی خود قابل اجرا و کاربرد نبوده است؛ با مدینه‌ی فاضله‌ی ذهنی

دیگران تفاوتی ندارد؛ با این تمایز که مکتب اسلام در تئوری مشکلی ندارد و تنها در جهت تحقق عملی با مشکل روبه‌روست.

اگر استادی در کلاس درس خود شاگردانی داشته باشد و بعد از گذشت مدت تحصیل، تمامی آنان ناموفق و مردود گردند، این پرسش پیش می‌آید که ممکن است مشکل از استاد باشد؛ زیرا امکان ندارد تمامی شاگردان یک معلم بدون استعداد و نارسا باشند و در صورت ضعف و شکست عمومی، مشکل متوجه استاد می‌گردد. البته، اگر دسته‌ای مردود شوند، ممکن است کمبود از ناحیه‌ی شاگردان باشد.

چگونه ممکن است اسلام، در طول مدتی طولانی که بر آن گذشته است قابل تحقق نباشد و مشکل، عدم رشد مردم باشد؟ بر این اساس، باید مشکل را در اسلام دید و عوامل عدم توفیق آن را جست‌وجو نمود.

عدم موفقیت اسلام را باید در برداشت‌های نامناسب و یا چندگانه و گوناگون در اصل دیانت اسلام دید یا در جهت مدیران اجرایی و یا چگونگی کاربردی و عملیاتی نمودن آن و یا باید

گفت اصل دیانت در تحقق اهداف عالی خود مشکل داشته است. چرا دینی با این عظمت و در ظرف این مدت طولانی، موقعیت عینی حقیقی خود را نیافته و بعد از آن همه زحمات پیامبر اکرم ﷺ، یاران ایشان هنگامی که او هنوز از دنیا نرفته یا به خاک سپرده نشده بود بر سر موقعیت آینده‌ی آن مشکل پیدا کردند و کار به جایی رسید که صاحبان حقیقی دین سخن از «ارتد الناس بعد النبی إلا ثلاثة»^۱ سر دادند و مشکل را به‌طور علنی عنوان نمودند و گفتند نتیجه‌ی تمامی زحمات اسلام و دیانت و قرآن کریم و نبی اکرم ﷺ و مسلمین این شد که جز اندکی بسیار محدود و انگشت شمار؛ آن هم در مدتی کوتاه، در اسلام باقی نماندند و دیگر مردمان تمامی از دین حق برگشتند و راه انحراف را پیش گرفتند؟

نسبت به این پرسش یأس آمیز باید جهاتی را دنبال نمود و نفی و اثبات هر یک را مطرح کرد. ابتدا این امر را باید پذیرفت که مکاتب غیر

۱- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۳۰۸.

الهی و مرام‌هایی که ریشه‌ی انسانی یا سنتی و مردمی و یاریشه‌های جهل آمیز و پیرایه‌ای دارند، دارای مشکل بنیادین و ریشه‌ای هستند و دور از کاستی و کج‌روی نمی‌باشند و هر یک از آن‌ها دارای جهات منفی گوناگونی هستند که قابل دقت و بررسی است.

ادیان الهی و مکاتب آسمانی که محدوده‌ی زمانی و دوره‌ای خاص را دنبال می‌کرده‌اند، در ظرف وجودی خود لحاظ تاریخی دارند و حیات فعلی این ادیان به دور از کمبودهای اقتضایی در غیر زمان خود نیست. این کمبودها همراه با پیرایه‌های خارجی که بعد از ظرف زمانی آن مکتب‌ها بروز کرده، موجب مشکلات اساسی برای آن‌ها شده است، اگرچه تمامی این مکاتب آسمانی دارای جهات قوت و ضعفی است که باید در مقام خود به درستی بررسی و تحلیل شود.

این سخن که: اسلام، دیانت خاتم است و محدودیت خاص زمانی ندارد و در جهات کمی و کیفی از عمق و گستردگی خاصی برخوردار است، رساترین کلامی است که درباره‌ی دین

مقدس اسلام می‌توان گفت؛ اگرچه عینیت اسلام، خود زمینه‌ی اجمال دارد و مذاهب درونی آن، مشکلات فراوانی را ایجاد کرده است که نمی‌توان از آن به آسانی گذشت. باید گفت: تجسم عینی حقیقی اسلام همان ولایت و عصمتی است که با روح رسالت و نطق وحی و قرآن کریم هماهنگی کامل دارد و به طور گویا عناوین مشخص و مصادیق کامل آن، شخص رسول الله ﷺ و حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و حضرت زهرا‌ی مرضیه علیها السلام و روح تشیع هستند. البته، پیرایه‌های درونی و برونی مذاهب متعدد همراه دگرگونی‌ها و قوت‌هایی است که باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد و نسبت به هر یک برداشت مناسب و منصفانه‌ای داشت و نباید بر همه‌ی آن‌ها یک حکم راند و همه‌ی آن‌ها را یکسان دید.

چیزی که اوج انحطاط شبهه و موجب یأس و نارسایی است این است که گفته شود: اسلام، عینیت اجتماعی ندارد و جامعه‌ی اسلامی تحقق نیافته است و آن‌چه موجودیت دارد، عینیت حقایق اسلامی و هویت‌های مطرح شده

از سوی الگوهای حقیقی اسلام (اولیای معصومین علیهم السلام) نیست.

این معنا اساس درستی ندارد و نمی‌تواند از موقعیت ارزشی خاصی برخوردار باشد؛ زیرا تمام حقایق وجودی و اوصاف و کمالات و هویت‌ها و واقعیت‌هایی که از حضرت حق ظهور یافته، همه اموری نسبی است و دارای مراحل و مراتب گوناگون است و جز حضرت حق - که در ظرف اطلاقی و جویی قرار دارد و به دور از مرتبه، اطلاق و حد است - تمامی پدیده‌ها از نسبت خاصی برخوردارند و هر یک موقعیت مشخص خود را دارد.

بعد از موقعیت اطلاقی و جویی جناب حق که مقابل آن عدم صرف و محض عدم می‌باشد، دیگر مراتب و حقایق و موجودات در ظرف نسبت قرار دارند و نفی موقعیت هیچ امری و چیزی معقول و صحیح نیست؛ خواه در زمینه‌ی عوالم تجرّدی باشد یا در زمینه‌ی عوالم ناسوتی که تمامی کمالات و خصوصیات و حقایق و همه‌ی مفاهیم و عناوین و ماهیات در مراتب وجودی و تحقیقی خود از این قانون (نسبت)

به دور نمی‌باشد و تمام هستی و پدیده‌ها و یا تمام عناوین وجودی، مرتبه و موقعیت نسبی می‌یابد.

نور نور است و نور ضعیف، هم‌چون نور قوی، صدق عنوان دارد و نمی‌توان گفت: نور آن است که قوی یا ضعیف یا متوسط باشد. تمامی مراتب نور - از ضعیف و متوسط و قوی - با تمامی مراتب و خصوصیات، صدق عنوانی دارد و نمی‌شود عنوان را از هیچ مرتبه‌ای سلب نمود.

همین‌طور عدد، عدد است؛ یک باشد یا دو و صد باشد یا هزار و بیش‌تر. نمی‌شود گفت: اعداد زیاد عدد هستند و عدد کم عدد نیست و وجود ندارد.

هر موجود و چیزی، خود می‌تواند مراحل و مراتب عالی و متوسط و ضعیف و پایین داشته باشد، و نقاط ابتدایی و نازل، هم‌چون مراتب عالی، هر یک صدق عنوانی خود را با حفظ مرتبه دارا می‌باشد و چنین نیست که حیثیت عنوانی از نقاط نازل سلب گردد تا صدق مراتب عالی منطبق گردد.

این که هر امری مراتب عالی دارد، دلیل نمی شود که مراحل متوسط و پایین آن مورد انکار قرار گیرد و یا مراتب عالی را از عنوان بی بهره سازیم.

خوبی ها و بدی ها و افراد و موجودات؛ هر یک موقعیت خاص خود را دارد و بزرگ ها یا کوچک ها مانع تحقق عنوانی یک دیگر نمی باشد.

مسابقه و صعود

اگر افرادی در مسابقه ی راه پیمایی یا دویدن و یا صعود از کوه به راه بیفتند و هر یک به مقدار توانایی خود سیر و حرکت را ادامه دهد، به صورت قهری هر دسته در مکانی از سیر می مانند و از حرکت باز می ایستند و دسته ای هم به طور متوسط و عده ای هم بیش تر و بیش تر پیش می روند تا جایی که اندکی از آنان، بلکه تنها یکی از آنان قلّه را فتح می کند و پیروزی کامل را به دست می آورد. این چنین نیست که همه در ابتدای سیر بمانند یا به نهایت سیر برسند؛ اگرچه صدق شرکت در این عمل بر همه مسلم می باشد و معقول نیست که از همگان

توقع فتح قلّه و نهایت سیر را داشت.

همه ی مردم و مؤمنان و اهل دیانت و دیگران در سیر وجودی خود، نوعی از کمال یا نقص و مرتبه ای از آن را در خود محقق می سازند. دسته ای با عقیده و کردار نیک و دسته ای با باورها و کردار ناشایست هستند و عده ای از خوبان خوب و عده ای از بدان بد و بسیاری هم معمولی می گردند.

این امر نه نسبت به مسلمین و جامعه ی اسلامی، بلکه نسبت به تمامی اقوام و ملل و افراد و جوامع و ادیان و مکاتب و موجودات و اشیا و مراحل کمال و نقص آن ها صادق می باشد. آموزه های الهی و حقایق ربوبی در مرتبه ای از کمال است که کم ترین دسته از آدمیان می توانند به مدارج عالی آن وصول پیدا کنند، بلکه کم تر کسی می تواند ادراک وصول کمالی اولیای الهی علیهم السلام را دریابد؛ حتی آن وصول غایی که در خور اولیای معصومین علیهم السلام است - بر اساس برخی از روایات - در خور فرشتگان مقرب و حضرات انبیای مرسل و اولیای از مؤمنان نمی باشد؛ چه رسد به آن که مراتب وصول

عملی آن را داشته باشند؛ ولی این چنین نیست که عینیت اجتماعی و هویت دینی و اسلامی از جامعه و مردم سلب گردد و تمامی موجودی بندگان خدا به هیچ انگاشته شود.

این که کم‌تر کسی می‌تواند مراحل عالی کمال را دریابد و یا ادراک کند حرفی است و عینیت اجتماعی و هویت اسلامی امر دیگری است.

اگر بنخواهیم ایراد و تصوّر از کمال را این‌گونه ترسیم نماییم باید بگوییم: نه تنها حقیقت عینی اسلام مورد پرسش قرار می‌گیرد، بلکه تمامی حقایق و معانی و مقاطع حیات و کمال به مخاطره می‌افتد و نه امت‌ها می‌مانند و نه جامعه و نه هویت‌های قومی، مردمی و سنتی؛ حتی این شبهه می‌تواند عینیت رشد و کمال و خلقت آدمی و هویت دینی و شخصی آدمیان را مورد سؤال قرار دهد؛ در حالی که چنین برداشتی جز یأس و نادانی و سفسطه و اهمال‌گری چیزی نمی‌باشد و به‌خوبی روشن است که تمامی موجودات هستی با گوناگونی فراوان آن از چینش خاص و زیبایی‌های شگرفی برخوردار است و ظهور و بروز پدیده‌ای؛ خواه قوی باشد

یا ضعیف، مانع جلوه‌گری دیگر پدیده‌ها نمی‌باشد و تمامی مراتب هستی در مراتب تکوین و تشریع حیات و ظهور خاص خود را به‌خوبی اظهار می‌دارند.

جهان زیباست

جهان با همه‌ی مظاهر و پدیده‌های گوناگون آن زیباست و با تمامی کمال و نقص و سرد و گرم و شور و شیرین خود دوست داشتنی است.

آدمی هم‌چون همه‌ی پدیده‌های هستی سیر و تکامل بلند و رسایی دارد و امت‌ها و ادیان و سنن الهی و انسانی خود را به‌طور گویا مطرح ساخته و همگی جای مناسب و موزونی را در عینیت تاریخی باز کرده‌اند.

اسلام سرآمد ادیان الهی است و کمال تمامی آن‌ها را به خاتمیت خود ظاهر ساخته است. هویت اسلامی و موقعیت مسلمین در طول حیات اسلام از گویاترین چهره‌های تاریخی و حیات مستمر دیانت بوده است و خواهد بود. اگرچه موقعیت فرقه‌ها و گروه‌ها و مذاهب انشعابی درون اسلام جهات مثبت و منفی خود را دارد که در جای خود قابل بررسی و تحلیل

است و تنها شیعه حیات طهارت و عصمت دیانت اسلام را دنبال نموده و با امامت معصوم و چهره‌های درخشان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام صفا و جلای دیانت اسلام را برای تاریخ زنده و تازه نگاه داشته است.

بنا بر آن چه گذشت، در مقابل پرشش یأس آلود یاد شده باید گفت: عینیت اسلام و مسلمین سخنی است و مشکلات آن سخنی دیگر. این که حضرات اولیای معصومین علیهم‌السلام در اوج بلندای عصمت و طهارت و حقیقت هستند، واقعیتی است، ولی مراتب پایین و یا پایین‌تری هم وجود دارد تا جایی که دسته‌ای از کسانی که داعیه‌ی دیانت اسلام را دارند، در تابوتی از آتش و در قعر دوزخ می‌باشند و نهایت کمال دسته‌ای موجب نفی و نقص دسته‌ای دیگر نمی‌شود.

هر امت و ملت و هر عنوان و نوعی این گونه بوده است که در میان خوبی‌ها و زشتی‌ها رشد می‌یابد و اوج و حضیض دسته‌های گوناگون، تمامی آن نوع و عنوان را فرامی‌گیرد.

اگر گفته شود در درون امت مسلمان افرادی بوده‌اند که بدترین خلق خدا الگو و مثال زشتی و

پلیدی می‌باشند، درست است و اگر گفته شود در درون مسلمین افرادی بوده‌اند که بر انبیای بزرگوار علیهم‌السلام و ملائکه برتری دارند - هم چون حضرات معصومین علیهم‌السلام - باز بجاست، ولی هیچ یک از این مصادیق عمومیت و عینیت امت اسلامی را نفی نمی‌کند و اگر سخنی از «ارتدّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثٌ أَوْ خَمْسٌ أَوْ سَبْعٌ»^۱ پیش می‌آید، صحبت از اوج و عمق رشد و کمال است؛ نه نفی امت اسلامی و دیانت و تلاش آنان. این مسلمین بوده‌اند که در هر زمان چهره‌های درخشانی از خود داشته‌اند؛ گرچه مراتب همگان - از خوب و بد - محفوظ است. بنابراین، چنین نیست که امت‌ها و ادیان و در رأس آن‌ها اسلام، عینیت نیافته و یا رشد مناسب خود را پیدا نکرده باشند.

این گونه نیست که با اتمام زمان رسالت، اسلام به نفی و عدم مبتلا گردیده باشد؛ اگرچه دشمنان غدار و فراوان بر سر راه اسلام و در طریق رشد دیانت مشکلات عمده‌ای ایجاد کرده

۱- ر.ک: شیخ مفید (محمد بن نعمان عکبری)، الاختصاص، قم، جامعه‌ی مدرسین، ص ۶.

باشند. این اسلام است که پهنای تاریخ را زنده و تازه نگاه داشته و حیات و طراوت خاص خود را در پی ظهور حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به وجود خواهد آورد و حیات کلی و رشد گویای اسلام در چهره‌ی عصمت و ولایت و خاتمیت ولایت ظاهر خواهد شد.

اگر نفی‌گرایی و یأس‌نمایی بر چهره‌ی اسلام عارض شده باشد، دیگر جای این گونه باورها و مبانی نخواهد بود؛ در حالی که چنین عقایدی از ضروریات چهره‌ی راستین و حقیقی اسلام و حتی دیگر ادیان و سنن الهی است و شیعه ضرورت تاریخی را در چهره‌ی قیام حضرت حجت (عج) و خاتمیت عصمت می‌داند و این مرام حیات فعلی و قبلی اسلام را حکایت می‌کند.

اوج و حضيض افراد و اختلاف ادوار تاریخ اسلام و وجود مشکلات و دشمنی دشمنان دیانت امری است که نباید با هویت زنده و حیات شفاف دیانت و عناصر حقیقی و صادق بسیار فراوان و مؤمنان راستین تاریخ اسلامی مشتبه گردد.

نتیجه و خلاصه

عینیت و حیات امت‌ها و ادیان؛ به‌ویژه اسلام و مسلمین، امری است که نباید با یأس و جهل به آسانی از آن گذشت؛ اگرچه مشکلات و نارسایی‌هایی که در دوره‌های متفاوت تاریخ بوده است و دشمنی دشمنان دیانت الهی مورد انکار نیست؛ همان‌طور که چهره‌های گویا و روشن مؤمنان حقیقی را نمی‌توان انکار کرد.

باید در شناخت عینیت اسلام و مسلمین، به دور از افراط و تفریط دقت نمود و مشکلات را با حقایق در هم نیامیخت و موقعیت هر یک را به‌خوبی دریافت^۱.

سه زاوی می هستی

پدیده‌ها با تمامی عوالمی که دارد؛ اگرچه
شمار آن فراوان است و هر یک تمایز ویژه‌ی
خود را دارد، همه دارای مدار واحد و هویتی
همگون می‌باشند و از هم بیگانه و نا آشنا نیستند.
رابطه‌ای همگون در همه‌ی پدیده‌های هستی
وجود دارد که موجودات را با تمامی تمایز، به
یک دیگر نزدیک و آشنا می‌سازد و با این رابطه،
می‌توان زمینه‌ی معرفت یا وصول تمامی اشیا را
به یک دیگر فراهم ساخت.

در تقسیم‌بندی کلی می‌توان پدیده‌های
هستی را این‌گونه ترسیم و به ترتیب، چنین
تقسیم نمود:

از دیدگاه فلسفه، هستی در ابتدا به دو بخش

متمایز «واجب» و «ممکن» تقسیم می شود. وجود واجب، وجود ربوبی و ربّانی و منحصر در حضرت حق است که با تمامی اسما و صفات خود، تعینات احدی، واحدی، مظهری و مظهری به خود می گیرد. قسمت دوم هستی، که همان «وجود امکانی» است، بر دو قسم است: انسان و عالم.

عالم را می توان به دو دسته تقسیم کرد: مجردات و مادیات.

مادیات به دو بخش تقسیم می شود: موجوداتی که دارای حیات روحی هستند؛ هم چون حیوان و نبات؛ و مادیاتی که حیات روحی خاصی ندارد؛ هم چون اجسام.

مجردات نیز بر دو بخش است: مجردات و مفارقاتی که وعای «ملکوتی» دارند و آنان که صاحبان «جبروت» هستند.

در نهایت، آدمیان نیز به دو دسته تقسیم می شوند: صاحبان هوا و هوس و صاحبان اراده و همت که سالکان طریق و اهل ایمان می باشند. اهل هوس در چهره های گوناگونی ظاهر می شوند؛ از مؤمن صوری تا فاسق و مشرک و

کافر تا دیگر گروه های همگون و متفاوت که همگی انسان نام دارند.

در بیانی کلی، همه ی موجودات با تمامی تقسیم های آن، طالب کمال می باشند و هر یک در مقابل کمال، رابطه ی نوعی خود را دارد که به تمامی جهات یاد شده، اشاره ای گویا خواهیم داشت.

حضرت حق تعالی

جناب حق تعالی کمال و کلّ کمال است و تمامی اوصاف کمال را به وجوب دارا می باشد. از تمامی تصوّرات امکانی و نقص آلود به دور است و وجودی است به حدّ وجوب و وجوبی است بی حدّ وجود که بی حدی، مرز اطلاق و تمامیت آن را حکایت می کند؛ بدون آن که حدّ و مرزی در ظرف وجود و وجوبش نقش داشته باشد.

در بیانی دقیق باید گفت: قضیه با محمول وجود، منحصر در آن جناب است. این قضیه از تمام حیثیات تعلیلی و تقییدی و حتّی اطلاق بدور است و بدون لحاظ هیچ حیثیتی تحقق می پذیرد و گفته می شود: «الله موجود»؛ حق

موجود است و وجود، حق است - که بحق هست - و دیگر قضایای محمولی، صدق حقیقی نسبت به وجود ندارد و ظرف ظهور را دنبال می‌کند.

هنگامی که گزاره‌ی «الله موجود» گفته می‌شود، هم چون این قضیه نیست که گفته می‌شود: «الانسان موجود؛ انسان موجود است»؛ زیرا موجودیت انسان، بدون لحاظ علی و ایجابی تحقق نمی‌پذیرد و به طور مسامحه می‌توان حمل وجود بر انسان را به اطلاق دانست و در واقع، انسان مظهر و ظاهری از وجود است و آن که تنها وجود است و وجود را به اطلاق می‌پذیرد، حق تعالی است.

تنها حقیقتی که وجود را به صدق می‌پذیرد، جناب حق است و دیگر ظروف محمولی، لحاظ ظهوری دارد و بدون لحاظ ایجاب، تحقق محمولی ندارد.

بنابراین، آنچه وجود و موجود است، حق تعالی است و دیگر پدیده‌ها، مظاهر وجود می‌باشد و در بیانی منطقی باید این‌گونه گفت که قضیه با محمول وجودی تنها یک قضیه است و

آن هم منحصر در حق تعالی است و نسبت به حضرت حق صحت دارد که گفته شود: «الله موجود» و دیگر موجودات امکانی را باید این گونه در قضیه مطرح کرد: «کل ممکن مظهرٌ لِّلوجود».

البته، هنگامی که گفته می‌شود: «الانسان مظهرٌ لِّلوجود»، نباید مفهوم خطایی برداشت کرد که پس انسان موجود نیست و می‌توان گفت: «الانسان معدوم»؛ زیرا چنین برداشتی خلط میان قضایا و جهات قضایا و خصوصیات این بحث است؛ چون هنگامی که گفته می‌شود: «الله موجود» به این معناست که دولت حق سراسر ظرف هستی را فراگرفته و جایی برای غیر باقی نیست و حق است که هست، و هستی است که حق است و دومی و یا غیری در کار نیست و هنگامی که گفته می‌شود: «انسان موجود است»، با بیان نخست منافات پیدا می‌کند؛ زیرا محمول «موجود» است و به طور واحد و یکسان بر «الله» و «انسان» حمل شده؛ در حالی که موضوع، متعدّد است و هر یک کلمه و واژه‌ی ویژه‌ی خود را دارد.

از آن چه که گذشت باید گفت: الله موجود است؛ نه چیز دیگری، و انسان و چیزهای دیگر ظهور وجود هستند؛ نه آن که معدوم باشند. بنابراین، این تحلیل به آن معنا نیست که «انسان معدوم است» که در این صورت باید گفت: این معدوم را به چه معنایی می‌گیرید؟ انسان معدوم است؛ یعنی وجود اطلاق - ذاتی - حقیقی ندارد و در ظرف ظهور است؛ ولی اگر چنین معنا شود که «هیچ نیست و باطل است و بی اساس»، تحریفی در فهم منطقی این امر است.

در این جا مناسب است مثالی زده شود تا بحث بهتر و بیش تر روشن شود. در باب فاعلیت حق تعالی و نوع فاعلیت او گروه‌های علمی، فلسفی و کلامی هر یک به گونه‌ای بحث می‌کنند: متکلم، خدای متعال را فاعل با اراده و مختار می‌داند؛ حکیم حق تعالی را فاعل مختار نمی‌داند و او را فاعل رضایی، یا عنایی و یا عشقی می‌داند.

در این جا خلطی در بحث پیش می‌آید و هنگامی که حکیم در مقابل متکلم می‌گوید: «خدا فاعل مختار نیست»، متکلم فریاد سر

می‌دهد: «پس مجبور است»؛ در حالی که کسی حق تعالی را مجبور نمی‌داند؛ زیرا جابری وجود ندارد که مجبور باشد.

بر این اساس، هنگامی که گفته می‌شود: «فاعل مختار نیست»، به این معناست که فاعلیت وی برتر از اختیار زاید و همگون اختیار آدمی است؛ نه آن که مجبور باشد.

دو گزاره‌ی یادشده و مختار و مجبور بودن، منفصله‌ی حقیقی نیست. می‌شود کسی مختار نباشد و مجبور هم نباشد؛ همان‌طور که حق تعالی این چنین است که مجبور نیست، مختار هم نیست؛ بلکه برتر از اختیار است. در این جا نیز وقتی گفته می‌شود: «انسان موجود نیست»، نباید نتیجه گرفت که «معدوم است و تحقق ندارد»، بلکه به این معناست که وجود ذاتی ندارد.

بنابراین، گزاره‌ها را باید در تقسیمی کلی به سه بخش دانست:

یکم. حضرت حق، که موجود است؛

دوم. پدیده‌های امکانی که غیر از «وجود»

است؛

سوم. مفاهیمی که وجود خارجی ندارد و عدم را بدون ظرف ظهور خارجی می‌یابد؛ هم‌چون محالات و ممتنعات که تنها ظرف ذهنی دارد و دارای وعای خارجی نمی‌باشد.

پس این بیان محقق در حکمت که: «ممکنات، وجود فقری دارند»؛ اگرچه مورد پذیرش آن‌هاست، در ظرف بیان، قضیه‌ای برای آن عنوان نمی‌کند؛ زیرا همان‌طور که «الله موجود» را عنوان می‌کند، «الانسان موجود» را نیز مطرح می‌کند؛ بدون آن که در این گزاره، وجود فقری، جایی داشته باشد؛ در حالی که بیان یاد شده خالی از این نقص است و هنگامی که گفته می‌شود: «الله موجود»، حکایت ذاتی و استقلالی وجود را در بر دارد و هنگامی که «الانسان ظهور للوجود» گفته می‌شود، با لسان فقری و انسی همراه است. بنابراین، «الانسان موجود» خالی از مسامحه نیست و در جهت بیان قضیه اهمال وجود دارد.

از این بیان بخوبی روشن شد که حقیقت کمال و تمام کمال و کمال حقیقی و ذاتی همان است که عناوین، اسما و صفات حضرت حق را

عنوان می‌کند و اول حقیقت وجود با آخر و ظاهر آن با باطن آن همراه است و اولی در مقابل دوم و ابتدایی در مقابل نهایت ندارد.

انسان و عالم

بعد از بیان وجوب و وجود ذاتی و حقیقی و عالم ربوبی و ربّانی می‌توان گفت که پدیده‌ها و ظهورهای هستی و مظاهر الهی بر دو بخش هستند: عالم و آدم یا انسان و جهان با مقیاس وسیع و گسترده‌ای که هر یک دارد.

در این بیان، عالم به معنایی است که جز جناب حق و انسان، شامل دیگر پدیده‌های ظهوری می‌شود و تمامی «موجودات سوایی» را در بر می‌گیرد؛ اعم از موجودات مفارق و مادی؛ خواه ارضی باشد یا سماوی.

موجودات سوایی از گستردگی خاصی برخوردار می‌باشند و با آن که عنوان واحدی یافته‌اند، از گوناگونی‌های فراوانی برخوردار هستند و می‌توانند لحاظ تقابلی داشته باشند؛ زیرا مجرد و مادی، دو وصف مقابل می‌باشند: مجرد، مفارق از ماده است و مادی مقارن و مخلوط به ماده است و لحاظ تجرّدی ندارد.

مفارق و مجرد

موجودات تجرّدی که دور از ناسوت و ماده و مادّیت می‌باشد، حقایق کمالی - عالی هستند که تجرّد، وصف وجودی آن است و با آن که عنوان ظهوری و امکانی دارد، از وصف تجرّد و رهایی از کدورت‌های مادّی برخوردار است و «ترتیب‌های وجودی» و «موجودهای عالی» و «ظهورهای اوّلی» نام یافته است.

این دسته از موجودات مفارق که خالی از ماده و ناسوت می‌باشد، جهات استعدادی ندارد و موجودات فعلی - کمالی هستند که با تمام گستردگی، محدودیّت ارادی دارند و هم‌چون آدمی از آزادی عمل گسترده‌ای برخوردار نیستند و در ظروف تجرّدی - نوری منحصر می‌گردند و ظهورات فعلی - ارادی آن‌ها مساوی ظهورات نوری آن‌هاست و تخلف اراده یا وجود استعداد اراده یا هرگونه تشّت و یا عدم فعلیت ظهور و اراده ندارند؛ بر خلاف انسان که ظرف استعداد فراوان و عدم فعلیّت نسبت به بسیاری از آن‌ها دارد و در استعداد جمعی و کلیّت نسبی و گوناگون قرار دارد.

عوالم تجرّدی و موجودات نوری و مفارقی چندان فراوان است که ادراک کلیّت آن‌ها در خور هیچ ذهن محقّق و واصلی نیست. لسان شریعت به گروه‌هایی از آن‌ها به طور کلی اشاره کرده است و نسبت به آن‌ها بیانات گوناگونی دارد. البته، اثبات کلیّ چنین عوالمی در شأن و توان عقل و اندیشه می‌باشد، ولی خصوصیات خارجی و اثبات جزئیات آن در خور عقل آدمی نیست. این لسان شریعت و قرآن کریم و دین است که از آن حکایت دارد و صاحبان وصول و معرفت را نسبت به راه‌یابی به آن دعوت و راهنمایی می‌کند.

عنوان‌های «نفوس»، «عقول»، «ملکوت» و «جبروت» از چنین عوالمی حکایت می‌کند که در مرتبه‌ی تحلیلی و عقلی و یا چینش شرعی و دینی موقعیّت‌های خاص خود را دارند. هر یک از عناوین ملکوت و جبروت، خود حکایتی را به دنبال دارد که در مقام بیان آن نیستیم و ترسیم تقسیم و راه‌یابی به آن حال و هوا و مقام خود را طلب می‌کند.

پدیده‌های مادی را می‌توان به طور کلی به دو دسته تقسیم کرد:

یکم. جسم که حیات روحی و نفس ندارد و پایین‌ترین مرتبه‌ی ناسوت به حساب می‌آید.

دوم. پدیده‌هایی که بی‌بهره از نوعی نفس و روح نیست؛ هم‌چون عوالم نباتی و حیوانی که از نوعی حیات نفسی و روحی برخوردار است و در سیر تکاملی خود چیزی فراتر از جز جسم و ماده را دنبال می‌کنند و چیزی بیش‌تر از جسم و ماده را در خود دارا می‌باشند.

در مقابل تمامی این تقسیمات و گروه‌ها، تنها انسان است که از حیطه‌ی جمعی برخوردار است و موقعیت مجموعی دارد. انسان با آن که بخشی از موجودات امکانی و ظهوری است، می‌تواند مقسمی برای تمام موجودات عوالم هستی باشد؛ چرا که ظهوری جمعی در استعداد و فعلیت نسبت به اسما و صفات ربوبی است.

انسان‌ها را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

یکم. صاحبان همّت و اراده، سالکان طریق،

اهل ایمان و خیر و صلاح، گروه رستگاران، حزب الله و اهل حق؛

دوم. گمراهان و اهل هلاکت و هوا و هوس که در چهره‌های گوناگون به صورت مؤمن صوری، فاسق، مشرک، کافر، معاند حق، ستم‌گر و ظالم تا دیگر گروه‌های همگون و متفاوت ظاهر می‌گردند.

تمام فرقه‌های حق یا باطل با تمامی طبقات و خصوصیات؛ اگرچه صورت انسان دارند و به ظاهر انسان به حساب می‌آیند، در واقع چنین نیست که انسان باشند.

هر یک از انواع و افراد یاد شده، خود نوعی خاص هستند که تحت عناوین وجودی خویش، نوعیت خاصی به خود می‌گیرند و هویتی مخصوص دارند که ادراک کامل آن در دنیا و برای همگان میسر نمی‌باشد و جز در وصول اهل کمال نمی‌گنجد؛ همان‌طور که صاحبان معرفت و اهل ایمان، خود دارای مراتب و مقاماتی هستند که هر یک می‌تواند با ویژگی‌ها و تمایزات مخصوصی همراه باشد.

این انسان است که با عنوان خلاصه و کلی

«حیوان ناطق» معرفی می‌گردد و در صورت تفصیل، از گستردگی خاصی برخوردار است و در بیانی تقابلی، هر فرد، نوعی منحصر می‌باشد و تشخیصی خاص خود را داراست و نوعیت کلی «حیوان ناطق» نسبت به او جنس به شمار می‌آید، گذشته از آن‌که نسبت به استعداد و فعلیت، مقام جمعی را در نور دیده و آن را به خود اختصاص داده است.

مراتب هستی

به خلاصه و به گونه‌ی کلی مراتب هستی را می‌توان در سه جهت و موقعیت زیر قرار داد: وجود و جویی که وجود ذاتی و حقیقی دارد، عالم ربوبی و حضرت حق - تبارک و تعالی - می‌باشد. او غیر در میان نمی‌گذارد و دومی ندارد و تمامی ظهورات هستی مظاهر اسما و صفات آن حضرت می‌باشند.

در ظرف ظهور می‌توان مراتب شئون ربوبی را به دو دسته‌ی «ترتیبی» و «جمعی» تقسیم کرد. دسته‌ی ترتیبی از عوالم عقلی تا زمینه‌های ناسوتی - مادی است و موقعیت ظهوری - جمعی و سعی آن به انسان ویژگی دارد و بر او منطبق می‌گردد.

وجود و ظهور وجود

بعد از بیان وجود و مراتب ظهوری آن، هنگام آن است که رابطه‌ی وجود و مراتب ظهوری آن با کمال و ظهور و بروز آن بیان گردد و هر یک از آن‌ها تحت چپش خاص خود شناسایی شوند.

چهره‌ی معلوم و مجهول

حضرت حق - تبارک و تعالی - کمال تمام است و تمام کمال که در دیدی کلی، دو عنوان «معلوم مطلق» و «مجهول مطلق» را شامل می‌گردد و در عنوانی نسبی، نسبت به مخلوقات ظهوری - اعم از مجردات و انسان و دیگر مخلوقات - چهره‌ی معلوم و مجهول به خود می‌گیرد که در این مقام هر یک از سه جهت ذکر شده به طور اجمالی بررسی می‌شود.

وجود مطلق و معلوم مطلق

وصف «معلوم مطلق» که بر حضرت حق اطلاق می‌شود - که همان وجود مطلق است و مطلق وجود را هم داراست - وصف نفسی است؛ یعنی حضرت حق برای خویش معلوم مطلق است و «جناب حق، عارف مطلق به معروف مطلق است»؛ بدون آن‌که کثرت و تعددی برای آن لحاظ گردد.

در این عنوان، غیریتی میان عارف و معروف وجود ندارد و مجردات، ملایک و انسان - حتی انسان کامل - حضوری این گونه ندارند. چنین موقعیتی از معرفت، منحصر به شخص حضرت حق - تبارک و تعالی - است.

وجود حق تعالی و مجهول مطلق

اگرچه عنوان «مجهول مطلق» بر حق تعالی اطلاق می شود و بر او صادق و منطبق است، چنین وصفی، ذاتی حضرت حق نیست و وصف متعلق موصوف است؛ نه شخص موصوف؛ زیرا این حق نیست که مجهول مطلق است؛ بلکه خلق است که چنین جهلی دارد و علم مطلق به جناب حق ندارد و نمی تواند داشته باشد. اگر گفته می شود که حق تبارک و تعالی مجهول مطلق است، نسبت به خلق است وگرنه نسبت به حق، عین علم مطلق می باشد.

نسبیت جهل و علم

در جهت نسبیت علم و جهل، تمامی مراتب ظهورات نسبت به حضرت حق متفاوت هستند و زمینه معرفتی هر یک نسبت به حق تعالی به قدر سعهی ظهوری آن می باشد و ظهورات هر

یک به طور متفاوت با حق مرتبط می باشند؛ اگرچه علم از جانب حضرت حق مطلق است، در جهت خلقی، متفاوت و مختلف است و هر یک تعینات تقییدی حق تعالی می باشند که وصف ظهوری - خلقی می یابند.

حق و ظهور تازه و نو

حضرت حق - تبارک و تعالی - تنها وجود کمالی مطلق است که ظهور و بروز آن به حرکت وجودی و ایجاد - که دور از اوصاف حرکت مقولهی فلسفی است - عالم و آدم را می آفریند و در هر لحظه و کم تر از آن تازه و نو می گردد و «کلّ یوم هو فی شأن» وصف ذاتی، حقیقی و دایمی اوست. پویایی وجود حضرتش طراوت و تپش خلقی می گردد و چنین ظهور و بروزی، غیریتی ندارد و با تمام اطلاق و ثبات، تازه و نو می باشد.

ظهور و وصول

او کمال است و کل کمال و کمال کل تنها وجود حقیقی اوست و تمامی مخلوقات به حرکت وجودی و ایجاد ظهور و بروز حضرتش موجود هستند و در دو قوس «نزول و صعود» با طراوت و پر تپش به سوی آن معشوق

حقیقی و آن وجود مطلق روان می‌باشند و با آن که هر ظهوری، وصولی می‌باشد، هرگز وصولی اطلاقی برای هیچ ظهوری میسر نیست؛ خواه در ادراک باشد یا در تحقق، ایجاد، وصول و عینیت؛ زیرا هر ظهوری، در ظرف خود، وصول خود را می‌یابد و با آن که عالم، عالم وصول است، از جانب جناب حق مطلق و از جانب خلق با تعین و نسبت همراه است و وصول هر ظهوری، غیر از وصولی است که دیگر مرتبه‌ی ظهوری آن را دریافت است.

ظهورات و عینیت کمالات

تمامی ظهورات ربوبی سراسیمه و پرتلاش، با طراوت خاص، در غایت ربوبی سیر دارند و به سوی حق تعالی روان می‌باشند و با کمالات نسبی، وصولات تعینی خود را عینیت می‌بخشند؛ چه در جهت تحقق کمالات بسیط و تکوینی و چه در جهت کمالات ارادی و علمی - که هر یک زمینه‌های خاص خود را دارد.

بعد از بیان کلی ظهورات خلقی باید گفت: تنها انسان است که با دیگر مراتب ظهوری متفاوت است و مقام اوج و حضيض دارد و

می‌تواند در هم‌سویی با کمال و ظهور و وصول اوج گیرد و می‌تواند حضيض نیز داشته باشد.

کسانی که صاحبان هوا و هوس و نفس و جهل و حرمان می‌باشند، خود را در مزبله‌ی ناسوت گرفتار می‌سازند و لسان «اسفل» می‌یابند و کسانی که صاحبان معرفت و پاکی و همّت هستند، اوج و بلندی می‌یابند و خود را در ظروف تعینات وصولات ربوبی قرار می‌دهند و حضور حرمت حریم حضرت حق را می‌یابند. آنان که جهل و امور نفسانی را از خود دور می‌سازند، با نفس مخالفت می‌کنند و زهد و پاکی دارند، صاحب صعود می‌باشند و آن‌ها که دل به نفس می‌بندند و مطیع هوای نفس می‌شوند، شهوت‌ها را پیروی می‌کنند و راه نزول ارادی و ظهوری حرمانی را طی می‌نمایند و در نهایت به حرمان ابدی نایل می‌شوند.

صاحبان همّت و عنایت می‌توانند در راه کمال و معرفت به جایی رسند که طریق فقر و فنا را طی کنند و عشق و صفا را از مقام مظهری به مقام مظهری رسانند و به آن جا رسند که بدون نفس خویش با حق خویش دم‌ساز گردند و از

خودنمایی به حق‌نمایی نایل آیند و بدون عنوان نفسی به حقیقت حق متحقق گردند؛ بدون آن‌که تعدد و جهت یا بحث و کلامی باشد. البته، ادراک و وصول به این مقام تنها در خور اولیای الهی علیهم‌السلام می‌باشد.

اگرچه این دو طایفه، هر یک مراحل و مراتب و نوعیت‌های فراوانی دارند، در نهایت، تقابل ظهوری خود را تحت عناوین جمال و جلال و به طور کلی کمال، ظاهر می‌سازند و ظهور و بروز اسمایی، دولت ربوبی خود را اظهار می‌دارد.

تنها این انسان است که در دو طایفه‌ی کلی خودنمایی می‌کند و با آن که دو طایفه‌ی کلی است، می‌تواند انواع گوناگونی داشته باشد و هر نوعی سجایای خاص خود را دارا گردد. اگرچه به طور کلی چهره‌های جمالی جلالی خلقی و چهره‌های اصلی آدمی دو طایفه است: گروه اهل همت و خوبان خوب و گروه بدکاران بسیار بد.

این دو طایفه از اقلیت خاصی برخوردار می‌باشند و خوبان خوب و بدان بد بسیار اندک هستند و طوایف فراوان دیگر در میان این دو طایفه به سر می‌برند و در این میانه، متوسطان،

خود محدودی بسیار وسیعی دارند تا جایی که به نوعیت متشتتی مبدل می‌گردند و در نهایت به اهمال، نفاق، تذبذب، دورویی و بی‌محتوایی منجر می‌گردند که این دسته سست‌ترین مردمان هستند و بدور از هر عقیده و مرامی، داعیه‌ی فراوانی از خود سر می‌دهند و به خودنمایی رو می‌آورند.

آدمی باید ابتدا خود را از این گروه بی‌باطن و اهمال‌گر دور سازد، سپس بدی‌ها و کجی‌ها را از خود دور گرداند و با اهل صلاح همراه گردد تا بر اثر استمرار و مراقبت، جزو صاحبان همت و عنایت شود و به سعادت ابدی و وصول حقیقی نایل آید.

آن‌چه گذشت اموری کلی بود که در زمینه‌ی کمال و انسان و طوایف گوناگون آن مطرح شد. در این مقام، ضرورت دارد که موقعیت آدمی به طور ملموس و تمثیلی عنوان گردد تا راه‌گشای عینی طوایف آدمی باشد.

انسان و کمال

چیزی را که تمامی موجودات و آدمی در رأس آن با اراده‌ی خود دنبال می‌کنند و همه‌ی

توان خود را در آن جهت مصروف می‌دارند، کسب کمالات نسبی یا کمال مطلق است. امر دیگری که ضرورت آن در طریق کسب کمال روشن است این است که رشد آدمی در این راه، هرگز بدون مخالفت نفس و دوری از تمایلات نفسانی ممکن نمی‌باشد و اندازه‌ی موفقیت انسان در این مقام به مقدار تمکین نفس و دوری از تمایلات نفسانی بستگی دارد و شکست و یا گُندی در چنین پیشرفتی نیز به گُندی یا شکست در همین زمینه بستگی دارد و بدون چنین موفقیتی هرگز نتیجه‌ی مطلوب حاصل نخواهد شد.

سه راه کلی

بعد از بیان این امر که «کمال آدمی به ترک تمایلات نفسانی است»، این مسأله پیش می‌آید که افراد آدمی به طور کلی در تحقق و یا عدم تحقق چنین امری سه دسته می‌باشند:

نخستین گروه - که پیچیده‌ترین افراد می‌باشند - کسانی هستند که به تمایلات نفسانی بها و اهمّیت بسیاری می‌دهند و خود را اسیر آن می‌سازند. آنان از هرگونه تعهد حقیقی دور

می‌گردند و راه شهوات را بی دریغ دنبال می‌کنند. این دسته بعد از گذشت زمانی، عذاب وجدان، تحیّر و دو دلی را از دست می‌دهند و براحتی تمام موارد زشتی و کجی را مرتکب می‌شوند و یا در دسته‌ای از کجی‌ها آمادگی بیش‌تری پیدا می‌کنند و در آن جهت‌ها به پیش می‌تازند؛ بدون آن که دغدغه‌ی وجدان و عذاب و قبر و قیامت داشته باشند و یا به دنبال کمال و معرفت ربوبی باشند. چنین افرادی ممکن است در نهایت، کمال را انکار و حقیقت را تکذیب کنند و خود را از قید هرگونه راستی برهانند و در نهایت راه، از معاندان اهل کمال گردند و هرگز روی سعادت و رستگاری را نبینند.

دسته‌ی دوم - که بیش‌ترین افراد این گونه می‌باشند - کسانی هستند که از ثبات و استواری لازم برخوردار نیستند و در پیمودن راه کمال یا کجی چندان استوار نمی‌باشند. لحظه‌ای به پاکی و زمانی به کجی مشغول می‌گردند و گاهی کمال و زمانی هوس و تمایلات نفسانی را ارج می‌نهند و بر اثر ضعف ایمان و اراده و یا ادراک و اندیشه از ثبات و قرار لازم بدور هستند، لحظه‌ای هوا و

گاهی خدا آن‌ها را احاطه می‌کند و به سویی می‌کشانند و در نهایت این نفس است که حاکمیت خود را بر آن‌ها اعمال می‌دارد و ممکن است زمانی به راستی به دنبال خوبی باشند و بحق به دنبال خدا بروند و اثار و گذشتی از خود نشان دهند و زمانی از چنین وضعی برخوردار نباشند و خود را گرفتار هوا و شیطان کنند و توبه کنند و آن را بشکنند و دوباره توبه کنند و زمانی تمامی این امور آن‌ها را احاطه می‌کند و با تحیر و سستی، تمامی راه خوب و بد را با ابهام و اهمال می‌نگرند و در آن سرگردان می‌باشند.

این دسته را باید جزو متوسطان به حساب آورد و به آسانی گفت که اینان پر مخاطره‌ترین حالات و تمایلات و مشکلات را دارند؛ نه از کجی می‌رهند و نه خوبی را براحتی دنبال می‌کنند و همیشه درگیر عذاب روحی و تمایلات نفسانی می‌باشند.

گاه می‌شود که لذت گناه فرد را کور و کر می‌کند و وی را مست کجی می‌گرداند و لحظه‌ای وجدان او را مذمت می‌کند و درگیر پشیمانی و حرمان می‌سازد. همیشه هراس از عذاب و میل

به گناه او را در محاصره قرار می‌دهد و از کجی باز می‌دارد و گاه گناه و تمایلات نفسی بی‌محبا او را می‌رباید و به دنبال خود می‌کشانند؛ بدون آن که اراده و اختیار محکمی در مقابله با آن داشته باشد. روندگان این راه افراد ضعیف و سست و ناتوان هستند که نمی‌توانند برای خود استقلال و استحکامی ایجاد کنند. اینان فراوان می‌شود که در همین حال تلف می‌گردند و دسته‌ای از آن‌ها هم یا به اهل عناد می‌پیوندند یا به راه اهل همت گرایش پیدا می‌کنند.

سومین دسته و بهترین راه که مخصوص صاحبان همت و عنایت است و گروه اهل الله و صدیقان کامل و مؤمنان وارسته آن را طی می‌کنند و در آنان از سستی، دورویی، نفاق و کجی و کاستی خبری نیست و مردان مرد آن را می‌پیمایند و در آن به سوی معشوق حقیقی می‌شتابند، راهی است بس بلند، کشیده، باریک و تند و تیز که هر کس قدرت عبور از آن را ندارد و تنها در خور اولیای الهی و مردان حق است که با دوری از هوا و هوس و تمایلات نفسانی و عنایت الهی خود را به دربار ربوبی نزدیک

می نمایند و به قرب و وصول حضرت حق نایل می آیند.

روندگان این راه؛ اگرچه اندک می باشند، کیفیت هر یک از آنها بیش از هزاران کمیت مردمان دیگر است و حقیقت آدمی در چهره‌ی آنها ظهور می یابد و چهره‌ی آنهاست که مظاهری از کمال الهی می باشد و ربوبیت جناب حق را به ظاهر می کشاند^۱ که سخن گفتن از آنان مجالسی دیگر و مقامی مناسب را می طلبد و تنها یادکرد از آنان را حسن ختام این نوشتار قرار می دهیم.

یافته‌ها و باورها

اندیشه و پیرایه

آدمی؛ اگرچه بسیار می داند، تمام دانش وی اندکی از معانی ادراکی حقایق هستی است و در این میان، تنها برخی از دانستنی‌های وی عقیده و باور او را شکل می بخشد و وی دل بر آن دارد و آن را جزو عقیده‌های خود به شمار می آورد. بسیاری از دانش‌های بشری و موجودیت ذهنی آدمی را «پیرایه» فراگرفته و دنیای انسانی و زندگی او درگیر بسیاری از پیرایه‌ها و عقاید بی اساس و معتقدات پوشالی است. کم‌تر کسی می تواند داعیه‌ی این معنا را داشته باشد که همه‌ی عقاید و باورهای وی پشتوانه‌ای علمی و عملی دارد و از پیرایه به دور است یا با آن درگیر نیست.

اندکی از عقاید افراد بشر برجسته می‌باشد و اندکی از افراد، صاحبان اندیشه‌های بلند هستند و افکارشان زمینه‌های علمی و ملاق و میزان صحیح دارد و ممکن است پابرجا بماند. اگرچه باورهای گوناگون بسیار است، عقاید ارزشمند و دارای دلیل اندک است و سنت‌ها و روش گذشتگان به واسطه‌ی حب و بغض، چنان آدمی را فراگرفته که مجال چندانی برای گریز از تعصبات نمی‌دهد.

البته، اولیای معصومین علیهم‌السلام و حضرات انبیای عظام علیهم‌السلام که از سرچشمه‌ی وحی و عصمت کامیاب گردیده‌اند را باید جدا دانست و نباید با دیگر افراد بشر مقایسه شوند؛ اگرچه پیروان و محبان آن حضرات علیهم‌السلام، اگر صادق باشند، از این بیان کلی بدور نمی‌باشند؛ هرچند ممکن است در طریق و یا برداشت از متون دینی دارای مشکل باشند؛ جز دسته‌ای از اندیشمندان بزرگ و صاحبان معرفت که به طور نسبی در طریق صواب موقعیت‌هایی یافته‌اند کسی نمی‌تواند داعیه‌ی تخلیه‌ی کامل از کجی‌ها و کاستی‌ها را داشته باشد و خود را از تمام مبانی و

عقاید نادرست پاک بداند؛ جز کسی که مواضع اصلی و مقاطع حساس ذهن خویش را بشناسد و خود را از فراوانی‌ها برهاند و با فروریزی کامل پیرایه‌ها و ریزش تمام ذهنیت‌ها، خویش را از تمامی غیریت‌ها جدا سازد و هویت درست حقایق را در سایه‌ای از اندیشه و یا ظهوری از هستی و حضور دریابد و خویشتن خویش را با درستی‌ها و خوبی‌ها همراه سازد و از تمامی ناموزونی‌ها دوری گزیند. چنین کاری چندان آسان نیست و جز در توان اندکی بس محدود نمی‌باشد.

یافته‌های نگارنده

آنچه در این نوشتار می‌آید یافته‌هایی است که دل بر آن‌ها دارم و هویت خویش را با آن‌ها متحد می‌دانم و باور جان و نوای دل و حقیقت روح و روان من است که به طور گزیده و با احتیاط بر قلم می‌آید تا ترنم دل و آویزه‌ی جانم باشد. نطق اندیشه را همگام با نوشتار می‌سازم تا انیس‌گور و مونس برزخ و قامت قیامتم گردد و در درونِ چهره‌ی قافله‌ی هستی همراه ابدم باشد

و خدایم مرا در تمام حالات و منازل هستی با یافته‌های وجودی‌ام محشور سازد.

حضرت حق

تنها حقیقتی که هستی عالم و آدم را فرا گرفته است و بی هر رنگ و رویی در هر ذره چهره می‌گشاید، جناب حضرت حق - تبارک و تعالی - است که کسی را یارای انکار آن نیست و پیش از هر انکاری اثبات آن تحقق دارد و کسی را توان تخلیه‌ی خویش از آن جناب نمی‌باشد.

حق تعالی اثبات نمی‌خواهد؛ هرگونه سخن از اثبات حضرت حق ترنم کوتاه اندیشه و نوای بم عارفانه‌ی دل می‌باشد؛ زیرا بدهت آن مجال هرگونه اثبات را از دل و دلیل ربوده است.

حق تعالی کلی نیست و از مفهوم و ماهیت بدور است و شخصیتی است که حقیقت تشخیص و شخص می‌باشد؛ اگرچه عاری از تعدّد و حدّ است. کسی را یارای دیدار وی در قیامت نیست و قیامت رشحه‌ای از جمال و جلال وجودش می‌باشد.

حق تعالی کل کمال و کمال کل است و هر حقیقت و معنایی رشحه‌ی ظهور و بروز اوست.

قرب او و ظهور عشقش لذتی را ایجاد می‌کند که لذت بندگی و آزادی از هر غیر است و عاشق او فارغ از هر غیری می‌گردد.

آنان که لذت حضرت حق را در کام می‌یابند، به چیزی جز حق کام نمی‌یابند و ناسوت را با صمت و سکوت، سیر می‌کنند و براحتی آن را طی می‌نمایند و چهره‌ی ناسوت، چهره‌ای از آن هزار چهره‌ی پری‌روست.

منتهای کمال مؤمن این است که با جناب حق رفیق شود و طمع از غیر حق بردارد؛ دل بر غیر نداشته باشد و به حق تعالی دل بندد و این دل‌بستگی دور از طمع باشد؛ نه دل بر مواهب حضرت حق داشته باشد و نه بر حور و قصور و ذهنی از زنا و نور که تمامی این‌ها حکایت از غیریت می‌کند.

رسالت

بعد از وصول کامل توحید، رسالت برای توده‌ی مردم و یا خواص مردمان ضرورت دارد که هر فرد و گروهی در خور فهم خود، از رسول و رسالت و دین بهره می‌گیرد.

حضرات انبیا ﷺ اگرچه فراوان می‌باشند،

وحدت کلام و کلام واحدی داشته‌اند و چپینشی مرتب را دنبال کرده‌اند.

این یک حقیقت است؛ اگرچه در درازنای عمر بشر بسیاری از آموزه‌های آنان با پیرایه همراه گشته است و جداسازی آن کار چندان آسانی نمی‌باشد. امت‌ها ظهور انبیا و انبیا ظهور مقام ختمی صلی الله علیه و آله می‌باشند که آن حضرت ظهور کاملی از مقام «وحدانیت اسما و صفات الهی» است که در ظرف تعیین احدی، چهره‌ی ظهوری فیض حق تعالی می‌باشد.

امامت

بعد از حقیقت رسالت، امامت، پشتوانه‌ی استمراری آن می‌باشد و حقیقت امامت جز بر عصمت - که همچون رسول و حق، وصفی حقیقی است - استوار نمی‌باشد و شیعه تنها مردمانی هستند که این حقیقت را به تمامی دریافته‌اند.

شیعه‌ی دوازده امامی امید جامعه‌ی بشری است که با ظهور ختم حیدری، حضرت اباصالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تمام لوح تاریک جهل و ستم را مخدوش می‌سازد و

این امر؛ اگرچه دیر و زود دارد، هرگز سوخت و سوز نخواهد داشت و بشر روزی شاهد تحقق آن خواهد بود.

در زمان غیبت آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اگرچه داعیه‌ی نیابت فراوان است و اهل ظاهر و باطن، هر یک به نوعی مدعی هستند و مردم را به سویی راهنمایی می‌کنند، آنچه ما بر آن الزام و تاکید داریم این است که شریعت و احکام و آموزه‌های آن بدون پیرایه رعایت گردد و وحی و عصمت بخوبی باور شود. امری که تخطی از آن هرگز روا نیست.

شریعت، برنامه‌ای است که باید در جهت کاوش از عمق آن کوشید و هم‌چون اهل ظاهر بر صورت آن خیره نشد تا نمودی از ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت ره‌توشه‌ای در زمان غیبت باشد؛ بدون آن که جمودی بر ظاهر و یا تأویل باطن پیش آید و باید نهایت دقت در جهت سلامت یافته‌ها به کار رود.

پیرایه‌های فراوانی در عقاید دینی راه یافته که بازسازی و پاک‌سازی آن بدون جامعیت و پختگی هرگز میسر نیست. سرگردانی و بسیاری

از گمراهی‌های اهل دیانت در این مقطع بروز کرده است که اهل دقت و سلامت باید در جهت سالم سازی و تصحیح آن بکوشند.

معاد

معاد حقیقت عالمی است که برهان بر تحقق آن قائم است و ضرورت آن در طول عمر جلوه می‌کند؛ اگرچه ترسیم ویژگی‌های آن تنها در خور بیان قرآن کریم و اولیای معصومین علیهم‌السلام است.

قرآن کریم بهترین گنجینه برای شناخت ویژگی‌های معاد است و ادراک تمامی اهداف و حقایق قرآن مجید در این زمینه چندان کار آسانی نیست و باید اهل معرفت در بازیابی آن همت فراوان داشته باشند.

قانون‌های اسلامی

اسلام و تمامی قانون‌های عملی و اجرایی آن عالی‌ترین برنامه‌ی ملموس بشر است که اجرا و تحقق آن نیازمند جریان سالمی می‌باشد که کم‌تر یافت می‌شود و باید در جهت تحقق آن کوشید. با آن که عینیت اجتماعی چنین امری محال به نظر نمی‌آید، چندان نیز آسان و شدنی نیست؛ مگر در مقیاسی محدود و به طور موجهی جزئی و نه کبرایی کلی.

وضعیت کنونی جهان و وظیفه‌ی ما

روش عملی موجود امروز جهان ما بر اساس زورمداری و مادیت و توسعه‌ی شهوات و سکس و خشونت می‌باشد و سیاست کلی سردمداران جهان نابودی معنویت است. ریزش آرمان‌های الهی در ازدیاد است که در جوامع بریده از دین، علنی و در جوامع دینی در پوشش لایه‌ای از شعار مذهبی اتفاق می‌افتد.

مؤمن متعهد و شیعه‌ی فهمیده در این زمان باید هر چه بیش‌تر بر آگاهی‌های خود بیفزاید و با دیدی باز و همراه صبر و تأمل گام بردارد و خود را به میان معرکه نیندازد یا به گوشه‌ای نخزد تا بتواند در هر زمان و با هر شرایطی وظیفه‌ی عملی خود را تا آن‌جا که می‌تواند انجام دهد^۱.

پندارهای تو خالی

درباره‌ی مبدء فاعلی عالم هستی بحث‌های فراوانی از جانب متفکران در تمام دوره‌های تاریخی عنوان شده است. از جانب منکران مبدء ازلی پندارهایی تو خالی و زمزمه‌هایی جنجالی بسیاری ارایه شده، ولی تحقیق و راه‌گشایی در آن نبوده؛ اگرچه تحمل اثبات و زحمت دلیل در خور الهیان و اثبات‌گرایان است، بر همه لازم است که خالی از حقیقت و واقعیت سخن نرانند.

در این مقام، پندارهای انکارگرایان طرح می‌شود. این پندارها؛ اگرچه نخست اصولی و منطقی به نظر می‌رسد، در اصل خبری از اصل در آن نیست و تمامی بافته‌ها و ساخته‌های ذهن

و پندارهایی تو خالی است؛ اگرچه نباید از آنها به آسانی گذشت.

«اصل تلازم»

عالم هستی را اصل کلی «تلازم» احاطه نموده است؛ به این معنا که تمام موجودات عالم هستی به نوعی محتاج هستند و موجودی غیر وابسته وجود ندارد. البته، وابسته به محتاجی مانند خود؛ اگرچه در جهت مقابل احتیاج خود باشد که این احتیاج، نسبی و تبادلی می باشد و هرگز در آن غنی مطلق یافت نمی شود. اصل احتیاج نسبی، تبادلی، محسوس و بدیهی است، ولی چیزی بیش تر از آن نیازمند دلیل است و سند گویایی برای اثبات آن از جانب اثبات گرایان وجود خداوند متعال در کار نیست.

«اصل حاله»

این اصل متمم اصل نخست است و به این معناست که محال است محتاج به غنی مطلق پناه برد و بخواهد احتیاج خود را از او رفع نماید؛ چون هیچ گونه کشش و کوششی میان این دو موجود نامناسب نیست تا آن دو را به هم متمایل نماید. گذشته از این، وجدان و حس، این

اصل را یاری می کند که اگر محتاج به غنی مطلق نیاز داشته باشد، برای آن اضطراب و عدم اطمینان حاصل می گردد؛ به این معنا که من سراپا احتیاج چگونه با موجودی سراپا غنا سازش کنم و چه الزامی برای او هست که احتیاج را از من رفع کند. خلاصه، غم فقدان او را خُرد و شکسته خواهد کرد و اضطراب وی را رنج خواهد داد و حال آن که این امر، محسوس و وجدانی است که برای بشر و موجودات دیگر هرگز غم فقدان و عدم اطمینان در کار نیست و همه ی افراد و موجودات همیشه در آرامشی نسبی به سر می برند؛ چون خود را محتاج غنی مطلق نمی دانند؛ هم چنان که خود را محتاج مطلق نیز نمی دانند و همیشه خود را محتاج چیزی و کسی می شمارند که به نوعی محتاج او و یا دیگری است، با این تفاوت که در جهت احتیاج با هم تفاوت دارد و به طور کلی همه ی موجودات از اصل تبادل پیروی می نمایند و از یک دیگر آرامشی نسبی را به دست می آورند.

«اصل لزوم»

اصل «عدم لزوم»؛ به این معناست که عالم موجود در اساس، احتیاجی به مبدء و خالق

غنی ندارد و بی نیازی و احساس آن در نهاد انسان و موجودات خالی از اندیشه‌های بحثی خود، دلیل بر عدم مبدء و خالق غنی می‌باشد؛ پس در عالم واقع، این لفظ، با تمام مظاهر و اسما و صفات ساختگی که بر آن حمل کرده‌اند، مسمایی ندارد و چون داستان عنقا و غول است که در همه جا و به هر زبانی استعمال می‌شود و همه‌ی افراد با وجود اعتقاد به عدم آن، از آن یاد می‌کنند.

علت پیدایش افسانه‌ی بزرگ خدایی

علت پیدایش افسانه‌ی بزرگ خدایی که در میان ظهور و بروز رؤیایی پا به عرصه وجود خیالی نهاده است - هم‌چون عنقا و غول - دو امر مهم می‌باشد:

نخست - منافع سود جویان از توده‌ی مردم نادان؛

دوم - ضعف کوتاه فکran در مقابل قدرت‌مندان و ظالمان که برای آرامش خود در جهت جبران ضعف و تسلی دل خویش در مقابل جباران به الهی موهوم متوسل می‌شدند تا عقده‌ی درونی و ضعف روانی خود را به نوعی

برطرف نمایند و هرگونه ظلم و زیان بر خود را از جانب جباران با داشتن این خدای موهوم فراموش نمایند. بر این اساس، حکم خدایی همیشه در میان توده‌ی ضعیف جامعه بوده است و گرنه کسی که دارای فکر قوی و قدرت و نیروی عالی بوده، هرگز در پی چنین خدایی نگشته است. شاهد عینی آن تاریخ آدمی در تمامی اعصار است. اگر فرد توانا و قدرت‌مندی در میان آنان بوده، یا کوتاه فکر بوده و تنها نفوذ اجتماعی و شهرت داشته یا در غیر این صورت قصد دیگری هم‌چون طمع دنیوی از این کار داشته است.

چماق خدایی

چماق خدایی عالم را به بازی گرفته و خواه راست یا دروغ جهانی را مشغول کرده است که تمامی آن از ضعف و ناتوانی سرچشمه می‌گیرد؛ چون ضعیف به هنگام ناتوانی و درماندگی کسی و چیزی را می‌خواهد که ضعف و ناتوانی خود را با آن توجیه نماید. البته، تا آن‌جا که خود بتواند، مانع و ضعف را رفع می‌کند و بعد از آن به موهوم متوسل می‌گردد تا دست‌کم خود را از فقدان

راحت نماید و نام این موهوم را «خدا» می‌نامند؛ بدون آن‌که نسبت به او شناختی باشد یا دلیلی داشته باشند و یا از آن خبری بیاورند، تنها تفاوت مؤمن با کافر به اصطلاح آنان خطای در تطبیق است و گر نه اثبات‌گرایان نیز از خدا چیزی نمی‌دانند و مصداق مشخصی را نمی‌یابند و به قول معروف تیر به تاریکی می‌زنند.

اعاذنا الله من هذه الأباطیل^۱.

شبهه‌های گفته شده در کتابی با نام «خدا انکاری و اصول الحاد» توضیح داده شده و به نقد و بررسی و پاسخ آن به تفصیل آمده است که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه کنند و نوشته‌ی مختصر فعلی را گنجایش طرح پاسخ‌های یاد شده در آن کتاب نیست.

۱- هفتم شعبان ۱۳۹۹ ه.ق، بسطام.

۵

بعثت در میان تاریکی

اگر در دنیای بشری و تاریخ زندگی آدمی - که آثار قدرت الهی از هر سوی آن آشکار است - هوشمندانه دقت شود، روشن می‌گردد که چگونه بشر درگیر حوادث گوناگون روشن و تاریک بوده است.

از میان تاریکی‌ها، روشنایی‌ها بروز می‌نماید و روشنایی اندک اندک و رفته رفته به تاریکی می‌گراید تا به کلی تاریک می‌شود و دوباره حیات ربوبی، آن را روشن می‌نماید و سپس دوباره تاریک می‌گردد و این ظهور و بروز و پنهان‌سازی و خفا هم‌چنان ادامه دارد.

بسیاری از اوقات، «باطل» چهره‌ی کریه‌ی خود را بر جامعه‌ی بشری و زندگی مردمی

انداخته و نقطه‌ی روشنی را باقی نگذاشته است تا جایی که یأس، دل دردمند آدمی را فراگرفته، ولی ناگاه نقطه‌ی امیدی چهره‌گشوده و صفحه‌ی افقی را نمایان نموده و دل دردمندان خود را مرحم نهاده است.

بسیار اتفاق افتاده که حق به نقطه‌ی صفر افتاده و یا باطل به پرتگاه سقوط کشیده شده و چه بسیار باطل رَجَز خوانی کرده و تا جایی پیش رفته که «ظلمت سرایی» از جان ساخته است؛ به طوری که خیال خوبی و سایه‌ی روشنایی در دل دردمندی بروز نمی‌کرده و این حق بوده که ناگاه تمامی تاریکی‌ها را به یک جلوه شکافته و ابرهای تیره را نابود ساخته و با روشنایی خورشیدی درخشان، دنیا را نورانی ساخته است.

حق که چهره نماید، تمامی بدی‌ها، کجی‌ها و دژخیمی‌ها نابود می‌گردد و شوکت خوبی و راستی فراگیر می‌شود تا جایی که از بدی اثری بس ضعیف می‌ماند. و این خود حکایتی از «بعثت‌ها» و «حرکت‌های درست» تاریخی است که همیشه دنیای آدمی را تازه می‌نماید و نامردمی‌ها را نابود می‌سازد.

در افق بلند تمامی این بعثت‌ها، ظهور اسلام است که عالم را برای همیشه تاریخ نورانی ساخت و به تمامی کجی‌ها پایان بخشید که با کجروی‌های ناسپاسان، دوباره تاریخ بشری و دنیای اسلام، مشکلات خاص خود را یافت و دریافت که با ظهور خاتم اولیا حضرت اباصالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تمامی این نامردمی‌ها و بدسیرت‌ها پایان می‌یابد و زندگی بشری به دوره‌ای بس نورانی و الهی خواهد رسید. به امید ظهور آن روز.

حصر کرای و تحویلی نخری

از نکات مهم در کار تحقیق، پژوهش و تأملات عقلی که اهمیت بسیاری دارد و باید هر پژوهش‌گر و متفکری در ابتدا به آن نظر داشته باشد؛ به گونه‌ای که بی توجهی به این نکته‌ی بنیادین در کسب حقایق در هر رشته و علمی بی‌ثمر می‌باشد، مسأله‌ی اطراف‌گرایی و ترک طرف‌گرایی و حصر توجه به امری عرضی است؛ به این معنا که انسان همه‌ی ذاتیات و عرضیات مسأله را تشخیص دهد و در این راه کوشا باشد و به سطحی‌نگری بسنده نکند.

اگر در هر سخن و فکری، همه‌ی جوانب و اطراف مسأله در نظر گرفته شود و موارد نفی و اثبات آن عنوان و فهرست گردد، می‌توان با

نیروی عقل و تدبّر، به حقایق مجهول آن مسأله نایل گردید و در غیر این صورت، در هر مجهول و مسأله‌ی نوینی که قدم می‌گذارد، راهی دیگر و حیثیتی از آن مسأله را فراموش می‌نماید و حقیقت آن بحث را کشف نمی‌کند.

همه‌ی جنگ‌های اعتقادی و علمی هفتاد و دو ملت در فنون و علوم گوناگون از این جا سرچشمه می‌گیرد و هر فردی وجهی از بحث را دنبال می‌نماید و خود را به خانه‌ی قطع می‌رساند و خویشتن را از هر گونه اهمال و غفلتی تبرئه می‌نماید و در بستر آرامی جای می‌گیرد و اگر دست دوست مقابل بحث خود را بگیرد و با او از سر انصاف و تفهیم فکر نماید، نه چنین روزی به بار می‌آمد و نه احتیاج به محکمه‌ای می‌بود.

این حکم در همه‌ی مراحل حیات ثابت است؛ خواه مسایل روزمره‌ی زندگی باشد یا در مسایل علمی با همه‌ی مراتبی که دارد.

اگرچه رشته‌های علمی و فنی در دنیای کنونی موجود است و شاید کسی تنها بتواند به یک یا چند رشته‌ی آن احاطه داشته باشد و از دیگر رشته‌ها باز می‌ماند، اما با نظری عمیق و

فکری دقیق به این سخن می‌رسد که این رشته‌ها و گوناگونی علم‌ها و فن‌ها، خود از ناآگاهی و بی بضاعتی انسان به وجود آمده است.

اگر عالمان و پژوهش‌گران همه‌ی جوانب موضوع تحقیق خود را در نظر می‌گرفتند، علوم و جامعه‌ی انسانی دچار ناآگاهی و تورم‌گزاره‌های کذب نمی‌شد. علوم و فنون با غرض‌های متعدد از اختلافات آرا و از جهل و جانب‌گرایی به وجود آمده است. هر کسی در خانه و لابراتوار خود آن‌چه را که فکر یک جانب‌نگر خود می‌فهمد، عنوان می‌کند و بدون آن که گفتار دیگران را با آن در مناظره قرار دهد، نتیجه‌ی فکر محدود خود را ابراز می‌کند و اعتنایی به یافته‌های دیگران و هم‌چنین دیگر عرضیات موضوع مورد تحقیق خود نمی‌نماید. این است که افکار یاد شده انزوا، گوشه‌گیری و خمودی را به بار می‌آورد.

در هر جامعه و علمی که افراد آن بیش‌تر تک روی‌کنند، بیش‌تر دچار اختلاف و ناآگاهی می‌باشند. برای پیشرفت و رسیدن به حقایق باید همه با هم همراه شوند و یا دست‌کم در هر بحث جوانب مختلف آن را در نظر داشته باشند؛ نه

آن که تنها یک جانب و یک عرضی را دنبال نمایند و ذاتیات بحث را فراموش کنند و خود را به آن قانع نمایند و به خیال خود آن را حقیقت تصور نمایند و یا اگر روحی مناقشه گر داشته باشند، تمام شقوق را با مناقشه ای از بین می برند و پل هایی را که به حقیقت می رسد، نادیده می گیرند یا خراب می نمایند. در همه ی رشته ها باید کنگره ای باشد که مسایل را تحت آخرین نظرهای علمی در اختیار کارشناسان آن قرار دهد تا دیگران دچار انحرافات یاده شده نگردند. برای نمونه، آخرین نظریه های عمیق ادبی، اصولی یا فلسفی و دیگر رشته ها را گرد آورند و به صورت روزآمد به کارشناسان ارایه دهند تا آنان پی گیر شوند؛ نه آن که هر کس هر سخنی را نظریه ی ویژه ی خود قرار دهد و دیگران هم حرف های قبل و بعد را در هم بیامیزند تا دیگر در این میان روزنه ای به روشنایی و حقیقت دیده نشود. البته، اگر محقق احتیاط نماید و به گفته های گذشتگان فکر نماید تا سر نخ از آن کشف کند، امری نادر است که نمی توان به استناد وی بستر رایج دانش پژوهی را قاعده مند دانست^۱.

۱- پانزدهم محرم الحرام ۱۳۹۷ ه.ق.

۷ نشانه های رسالت عامه

نشانه های رسالت عامه را می توان در شش امر کلی دانست:

(۱) پیامبر، خود به معرفی خود بپردازد و با این عنوان خود را در جامعه؛ خواه محدود باشد یا گسترده، ظاهر سازد.

(۲) داعیه ی پیامبری را در تمامی طول عمر از ابتدای ادعا تا نهایت عمر داشته باشد و بر آن ثابت بماند و از آن عدول ننماید.

(۳) دارای معجزه ای باشد که دور از پیرایه و سحر و جادو و طرفندهایی شبیه آن باشد.

(۴) دارای کتاب آسمانی باشد؛ نه آن که از دیگران باشد.

(۵) درسی از کسی نخوانده باشد و حضرت حق تعالی او را تعلیم داده باشد و راه نمایی کرده باشد.

۶) پیامبران پیشین و کتاب‌های آسمانی گذشته با نام و نشانی به او بشارت داده باشند.

رسول و نبی

نبی می‌تواند به معنای خبرگیرنده و خبر دهنده باشد. وی از رسول خبر می‌گیرد و آن را به مردم می‌رساند و رسول کسی را گویند که مکتوبی را به دیگری می‌رساند. رسول باید نبی هم باشد؛ اگرچه نبی ممکن است رسول نباشد، ولی بدون لحاظ نبوت رسالتی نیست و دسته‌ای محدود از حضرات انبیا رسول بوده‌اند و افرادی همانند هارون، یوسف و یعقوب علیهم‌السلام تنها نبی بوده‌اند.

اگرچه به‌طور ماهوی تفاوتی میان رسول و نبی نیست و در مواردی قابل جمع است، از جهت وجودی و در رابطه با خصوصیات متفاوت می‌باشد و با آن‌که ممکن است نبی با نبی متفاوت باشد، تفاوت نبی با رسول به مراتب بیش‌تر می‌باشد؛ همان‌طور که رسولی با رسولی دیگر متفاوت می‌باشد.

ضرورت ارسال رسولان

ضرورت ارسال پیامبران از جانب حق تعالی امری قطعی است؛ زیرا بصیرت و روشنایی آن‌ها طریق صوری و اکتسابی نیست و نوع بصیرت و

نورانیت الهی است و بر تمامی روشنایی‌های خلقی حاکمیت دارند و هیچ‌کس از عالی تا دانی بی‌نیاز از آن‌ها نمی‌باشد و استفاده‌ی دانش‌مندان و صاحب‌نظران از آنان بیش‌تر از افراد عادی می‌تواند باشد. اختلاف آموزه‌های حضرات پیامبران علیهم‌السلام از باب اختلاف مراتب است و اختلاف اصل نظر از باب مشکلات آگاهی و جهل در واقعیتی می‌باشد و عدم اطاعت از آنان حکایت از جهل و تیرگی دل می‌کند.

حضرات انبیا علیهم‌السلام صاحبان کمال و معرفت می‌باشند و در جهت ارشاد و هدایت خلق گام بر می‌دارند و از بذل وجودی خود در راه هدایت خلق دریغ ندارند و این مردم هستند که باید به دنبال سعادت و رستگاری گام بردارند و اطاعت کامل از حق و دین حق داشته باشند.

وارثان انبیا

کسانی که وارثان حضرات انبیا علیهم‌السلام می‌باشند و یا داعیه‌ی این امر خطیر را دارند، باید از خلق و خوی آنان بهره‌ی کافی داشته و از لحاظ معنوی به آنان شبیه باشند و بر مردم است که از اینان هم‌چون آنان پیروی کنند و غیر از خوبان را ملاک فکر و عمل خود قرار ندهند.

چنین دینی است که موجب سعادت آدمی

می‌گردد و این حضرات انبیا علیهم‌السلام و پیروان علمی و عملی آنان هستند که موجبات آرامش و سعادت خلق را ایجاد می‌کنند؛ اگرچه چنین امری عاقلانه است و عاقل است که مصداق خوبی‌ها می‌گردد و فعلیت دین و نبی و رسول و راه‌یافتگان به واسطه‌ی عقل و خردورزی می‌باشد.

مردمان دور از عقل و آگاهی و بی‌بهره از ایمان و هدایت برای همیشه درگیر تحیر، اضطراب و سرگردانی هستند و همان‌طور که یقین و ایمان موجب سعادت و آرامش است این شک و دو دلی است که سبب تمامی زشتی‌ها را فراهم می‌سازد؛ اگرچه تمامی معلومات روز و اطلاعات موجود را فراهم ساخته و از صاحبان ادعا باشند.

این عاقل است که باید به دنبال آرامش وجدان و سعادت ابدی باشد و این ایمان است که چنین حقیقتی را تأمین می‌نماید و این اندیشه‌ی سالم است که آدمی را به دور و نزدیک سوق می‌دهد و از عشرت دو روزه‌ی دنیا و غفلت از آینده پرهیز می‌دهد.

